



### (بخش آخر)

حکومت‌های سومر، ایلام، کاسسی، هیت، اورارتو، ماننا و ماد در نواحی ایران [ و فراغه در مصر و ... ]

در جای خود قید این نکته نیز لازم است که مورخان شوروی سابق، بعد از انقلاب اکتبر تحت تأثیر حکومت مارکسیست‌ها درباره تاریخ قدیم و نوین ایران افکار اشتباه و نادرستی را بیان نموده اند. یکی از این افکار که در صفحه ۲۰ کتاب مذکور درج شده، این نظریه است که، گویا از شروع سلسله هخامنشیان تا اوایل ساسانیان در ایران سیستم اجتماعی برده داری وجود داشته است. در این باره [ در کتاب تاریخ دیرین ترکه‌های ایران ] بعداً بحث مفصلی شده است و با در نظر گرفتن آن، در اینجا به این کفایت می‌کنیم که در هیچ دوره ای در ایران مانند روم باستان، شرایط اقتصادی-جغرافیایی لازم برای پیاده کردن سیستم برده داری وجود نداشته است.

در صفحه ۲۰ همین کتاب نشان داده می‌شود که انقلاب مشروطه ایران در تأثیر انقلاب سال ۱۹۰۵ و در ادامه الگوبرداری از آن روی داده است. قید این نکته لازم است که حتی در صورت تأثیر جزئی انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه در انقلاب مشروطه، عامل اصلی آن نبوده است. عامل، علت و ریشه اساسی انقلاب مشروطه در نتیجه حقیقت طلبی و ترقی خواهی و بالا رفتن شعور ملی ایرانیان و بخصوص خلق آذربایجان و محصول مستقیم و لازم اینگونه حرکت‌های تاریخی اجتماعی بوده است. در حالی که انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه به سرعت متوقف شد و از حرکت باز ایستاد، انقلاب مشروطه ایران زمانی طولانی ادامه پیدا کرد و موفق هم شد. انقلابی که در انقلاب مشروطه ایران مؤثر بود، بسیار جلوتر از انقلاب بورژوازی ۱۹۰۵ روسیه رخ داده بود و آن حرکت انقلابی « تنظیمات » در امپراطوری عثمانی بوده است که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی روی داد.

این هم حالتی کاملاً طبیعی و عادی است، چونکه وضعیت و بیداری سیاسی-اجتماعی در قلمرو امپراطوری عثمانی که ناحیه‌ای از خاور نزدیک بود، مورد علاقه ملت‌های دیگر کشورها و مملکت‌ها مانند روسها (انقلاب ۱۹۰۵ آنها)، مصریها، ایرانیها (خصوصاً آذربایجان‌ها که زبان ترکی داشتند) قرار گرفت.

اما بدون ملاحظه این ترکیب حقیقی ملی ایران، در مقدمه کتاب «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز» که نوشته ۶ مورخ مشهور شوروی سابق می‌باشد، چنین می‌خوانیم:

«اهالی ایران، یعنی کل جمعیت ساکن ایران در آخر سال ۱۹۷۶ میلادی در حدود ۳۳/۶ میلیون نفر بوده است (سرشماری سال ۱۳۵۵ هجری شمسی). کمتر از نصف این جمعیت فارس، یا فارسی زبان هستند. زبان فارسی زبان رسمی و دولتی در ایران تعیین شده است. بیشتر از نصف اهالی ایران به زبان‌های دیگری، غیر از زبان فارسی سخن می‌گویند. زبان بعضی از اینها، مثل زبان‌های کردها، لرها، بختیاریها، بلوچها، مازندرانیها و گیلانیها با زبان فارسی معمولی تفاوت دارد. اینها به بعضی از اقلیت‌های ملی، اقوام و عشایر منسوب هستند. زبان بعضیها نیز از ریشه زبان فارسی نیست و به زبان ملت‌های دیگر حرف می‌زنند. زبان‌های ترکی، حتی ارمنی، عبری و آسوری در ردیف آن دسته از زبانها هستند که اقلیت‌های دیگر ایرانی به آن زبانها صحبت می‌کنند. از اقلیت‌های ملی، خلق آذربایجان ایران ترکی سخن می‌گویند. ترک زبانان بزرگترین اقلیت را تشکیل می‌دهند و در تعداد بعد از فارسها، در رتبه دوم قرار دارند.» (۱)

چنین می‌توان گفت که در نظر عالمان شوروی سابق حدود ۱۷ میلیون آذری ایران در سال ۱۹۷۶ در ردیف آسوریها و یهودیهای ده - پانزده هزار نفری و آرامنه ۹۶ هزار نفری جای می‌گیرند و همچنین کمتر از فارسها و در جمعیت در رتبه دوم قرار می‌گیرند. بدون شک و شبهه، این جهت‌های اشتباه در راستای اطلاعات غلط و نادرستی بوده است که در دوران حکومت پهلوی ارائه شده بود.

در همین مقدمه جمله ای بدین مضمون می‌خوانیم: «...اولین حکومت پدید آمده در دنیا (!) دولت هخامنشی بوده است.» ما این جمله را یا خطای چاپ و یا خطای مترجم حساب می‌کنیم، به خاطر اینکه، متن کتاب اصلی خلاف این است، همچنین در دنیا، من جمله در خاور نزدیک و چهار هزار، سه هزار و پانصد و سه هزار سال قبل از هخامنشیان، تمدنها و حکومت‌های قدرتمندی نیز وجود داشته‌اند؛ مانند تمدنها و

شوونیستی روسی هم بر درک و فهم اشتباه مورخان شوروی تأثیر بسزایی داشته است.

در خصوص این مسأله درنگ و تأملی نیز لازم نیست. از تاریخ معلوم است که، قبل از آنکه خلق روس در صحنه تاریخ حاضر شود و پیش از اینکه به صحنه تاریخ قدم بگذارد، در اعصار طولانی در همسایگی ترکها از شرق و جنوب، با آنها روابط مدنی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و ... داشته است. حتی روسها به حکومت «قیزیل اوردو» تابع بوده اند و «بایار»های روس به کمک و یاری گرفتن از آن ترکها (حقوقی با نام یارلیق می گرفته اند) افتخار می کرده اند. در مدت زمان طولانی، در این علایق و وابستگیها بدون شک روسها که سطح فرهنگی پایینتری در آن مواقع داشته اند، در جهات مختلف از اقوام ترک تأثیر پذیرفته و استفاده برده اند، اما بدون توجه به این نکته، حتی پیش از انقلاب اکتبر هم، بسیاری از مورخان روس، در حال تحقیق تاریخ علایق و روابط دوستانه ترکها و روسها در قدیم، بسیاری از حقایق را که شوونیسم را به خود راه نداده است، در بسیاری از اوقات وارونه نشان داده اند. دادن این نسبت غیر علمی به ترکها و تاریخ ترک و وحشی، کوچ نشین، بیابانگرد و ... خواندن ترکها بوسیله مورخان روس، خواه نا خواه سبب آموزش غیر حقیقی تاریخ آنها و حتی فراموشی تاریخ آنها می شود. طبیعی است که این مناسبت منفی، مانع فهمیدن و آموزش تاریخ ترکهای روسیه و ترکهای تشکیل دهنده نصف جمعیت ایران من جمله ترکهای آذری می شد و جلوی آنرا می گرفت.

همانگونه که هم اکنون، افکار شوونیستی مورخان ایران و تحریفهای تاریخ باستان ایران و ترکها کهنه شده و به تدریج تاریخخانه آنها آشکارتر می شود و حقایق روشنتر می شوند، همانطور هم در عرض ۲۵-۲۰ سال اخیر با ضعیف شدن دیکتاتوری کمونیسم و استالینیسم در شوروی و فروپاشیدن آن، بسیاری از مورخان جسور و باشهامت گامهای بزرگی برداشتند و مورخان اسیر شده به دست شوونیسم شوروی سابق را افشا و تنقید کردند و می کنند و بعضاً در داخل اختناق موجود در فضای شوروی سابق مبادرت به انجام این کار کردند. یکی از این محققان، عالم مشهور و گرانمایه قزاق «اولجاس سلیمان» است. اولجاس در حال افشا و انتقاد نوشته های مورخان شوونیست شوروی سابق، چنین نوشته است:

حقایق تاریخی هم به وضوح و روشنی مسأله اشاره دارند. این حقایق عبارتند از:

۱- از مراکز با اهمیت انقلاب مشروطه یکی مصر و یکی هم استانبول بوده است و نه روسیه. درست است، افرادی مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده و عبدالرحیم طالبوف که از متفکرین و نظریه پردازان مشروطه بودند در زمان اقامت در قفقاز از تمدن و فرهنگ روسها تأثیر پذیرفته اند، اما بسیاری دیگر از متفکرین و قهرمانان مشروطه نیز وجود داشته اند که در استانبول و یا مصر زندگی کرده اند و در آنجا تحقیقاتی داشته اند و از نظریات آزادیخواهانه موجود در آن ممالک تأثیر پذیرفته اند. سیاحتنامه ابراهیم بیگ، تشکیل «انجمن سعادت» در استانبول در دوران مشروطه و انتشار مجله «اختر» از طرف ایرانیهای مقیم استانبول چند مثال است برای نشان دادن اینکه از جهت تغذیه فکری، انقلاب مشروطه بیشتر از مصر و استانبول تغذیه کرده است تا روسیه و هم اینکه، مشابه چنین وقایع و کارهای بسیار مؤثر سیاسی، اجتماعی در هیچکدام از شهرها و نقاط روسیه مشاهده نشده است.

۲- تعداد افرادی که از عثمانی برای کمک و یاری رساندن به انقلاب مشروطیه به ایران آمده بودند در مقایسه با قهرمانانی که از قفقاز، آذربایجان و گرجستان آمده بودند، کم نبوده است.

۳- در دورانی که مشروطه مغلوب شد، استانبول یکی از مراکز مهم برای ادامه فعالیت های انقلابی مشروطه خواهان بوده است و لیکن چنین حالتی در مسکو و پتروگراد (سن پترزبورگ) مشاهده نشده است.

۴- اساساً مطبوعات مَترقی پدید آمده در دوران سالهای انقلاب مشروطه درباکو (به همراه استانبول) کم ارتباط با روسیه نبوده اند. اساساً هدف نشریه «ملا نصرالدین» شرق و آذربایجان بوده است و هنگامی که شهر باکو بوسیله بلشویکها اشغال شد، مدیر آن «میرزا جلیل» به تبریز آمد.

می توان گفت مورخان شوروی سابق از یک طرف تحت تأثیر از طرف مورخان شوونیست ایران و از طرف دیگر تحت تأثیر سوسیالیسم، کمونیسم و شوونیسم روس، درباره ملت‌های ایران و در نتیجه تاریخ آنها به سهو نظریه پردازی کرده اند. لیکن علاوه بر این دو عامل، در تاریخ شوروی پیشین افکار



فساد و بالاخره مرگی زودرس محکوم کنیم. در نتیجه اسارت منفور گذشته ادامه می یابد، دلها را سیاه می کند و شعور و احساسات را زهر آلود می کند. مورخان حقیقی مانند جهل، صمیمیت و عجز نیاکان گذشته خود را قبول ندارند و نمی خواهند که این حقایق را به آنها بخشیده و تسلیم کنند. خواهش و هوس برای اینکه، به برادر، از بالا به پایین نگاه شود، حدی ندارد. بدلیل امکان ندادن مناسبت حقیقی برای انجام این کار، مطلقاً به تاریخ دست درازی می کنند، با کمک آن به تغییر و تحریف این مناسبت تلاش می کنند.» (۳)

می توان گفت باید علم تاریخ با کنار بودن از هرگونه شوونیسم، تعصب و تحقیق کورکورانه، واقع بینانه حقیقت را ببیند و آنرا جلوه کند، به تمامی ملتها و خلقها نگاهی برابر و یکسان داشته باشد. مورخ باید بداند که، تاریخ هیچ ملتی منزوی و تجرید و منفک شده نیست و هم اینکه نمی تواند وجود داشته باشد. عالم و اندیشمند باید بداند که «تاریخ، نگاه و دیدی است بر تجربه وسیع و گسترده و پرجهت انسانیت و انسانهای داخل اعصار مختلف. دیدی برادرانه از این نگاه، هم برای حیات و هم برای دانش، می توانست فایده ای بی نهایت داشته باشد.» (۴)

آینده پر سعادت و خوشبخت در سایه بررسی و آموزش صحیح گذشته و امروز برقرار می شود، بدون آموختن صحیح آنها آینده سعادت‌مندی نمی تواند وجود خارجی داشته باشد،

«کله‌جه‌گی دوشونمه‌دن ایسه، او هنج بیر زامان

کلمز.»

«نیز درک آینده، آن هیچ زمانی نمی آید.» (۵)

ترجمه ص ۵ تا ۱۴ کتاب تاریخ دیرین ترکهای ایران نوشته دکتر محمد تقی زهنایی با عنوان «تاریخ علمی (علم تاریخ)» چاپ دوم بهار ۱۳۷۸، نشر اختر توسط سید جلال کسائی کیوی

#### پاورقی‌ها:

- ۱- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، تألیف ۶ مورخ شوروی، ترجمه کیخسروکشاورزی، انتشارات پویش تهران ۱۳۵۹ ص ۱۹.
- ۲- اولجاس سلیمان آزی یا، استانبول ۱۹۹۲ ص ۱۷۸
- ۳- اولجاس سلیمان همان منبع ص ۱۸۱
- ۴- اولجاس سلیمان. همان منبع ص ۱۸۲
- ۵- اولجاس سلیمان. همان منبع ص ۱۸۲

«یکی از واضحترین خیانت‌های عصر حاضر، انکار کردن تمامی تاریخ کلاسیک است. طبق گفته پول والر (Paul Valery) یکی از شبهه‌های وارد بر تاریخ هم در شرق و هم در غرب، وابسته به رذل و کم اهمیت پنداشتن علم تاریخ در صد سال اخیر است. آن منبع شوونیسم و ناسیونالیسم بلند مدت بوده است. (اوزون مدتلی سیاستین کوله سی) حتی «مارک بلوش» (Marc Bloch) مورخی که دلبستگی شدیدی به تاریخ داشت ضمن گشودن باب سخن به این نکته اعتراف می کند که: «آن هم حقیقت دارد که، حتی کسی که نمی تواند مغزش را از میکروبهایی که در تاریخ معاصر به تمامی مغزها فرو رفته اند، بزاید می تواند وجود چنین میکروبهایی را حتی در «ایلیاد» یا خود «رامایانا» یا در شرح نوشته شده، تشخیص دهد».

«تاریخ برای فرمالیته شدن دید دنیای معاصر به صورتی فعال شرکت داده می شود. مورخان خادم امپریالیسم و استعمار در آثار منتشر شده در سطح وسیع خود، مجموعه افکار عرقی و ملی و ناسیونالیستی را تزریق و تلقین می کنند.» (۲)

در نتیجه جو شوونیستی و کمونیستی که در فضای اتحاد جماهیر شوروی سابق حاکم شده بود، تاریخ هیچکدام از خلقهای ترک که در آنجا زندگی می کردند و همانطور هم تاریخ قدیم و باستان آذربایجان آموزش داده نشد و حتی جلوی آن نیز گرفته شد و کسانی هم که در این مورد اظهار نظر کرده و تحقیق می کردند، به سبیری تبعید شده و جان خود را نیز از دست دادند.

قید این نکته لازم است که، بررسی چشم بسته و کورکورانه حقایق تاریخی نیز به نوبه خود موجب تحریف تاریخ می شود.

از این گفته‌ها چنین نتیجه ای بدست می آید که، در کل تاریخ ملتی نبوده است، نیست و نخواهد بود که، تاریخ آن از دیگر خلقها و خصوصاً خلقهای همسایه جدا و قابل تفکیک باشد. همانگونه که زبانی خالص و سره وجود ندارد، تاریخ هیچ خلق و ملتی منفک و جدا، کنار و منزوی از همسایگانش نمی تواند باشد، به دیگر سخن، تاریخ هر ملت، خلق و قومی با خلقها و ملت‌های دیگر، دست کم با ملت‌های همسایه از یک تاریخ واحد و میانه سرچشمه می گیرند. «تحقیق و تفسیر تاریخ به منظور وطن پرستی دروغین، تنها و تنها جهل و نادانی را اثبات می کند. پاک کردن و زدودن علایق و وابستگیهای طبیعی تمدن موجب محروم شدن آن تمدن از روابط حیاتی با کاینات و دیگر خلقها می شود و مجبوریم آنرا به پوسیدگی و